

## غروب

گناهم چیست که من زخم؟  
ای وای که بر من جفا روا میداری و  
در تظلم دست بالا داری  
برگ، برگ درختان وحشی و خود رو  
که همه فضا و کرانه هایش را  
از عطر دلآویزش خوشبو ساخته  
این همه از صدا و ناله ای منست که  
رنگ گرفته و همچو هاله به دورم میچرخد  
و بنگ، بنگ مگس های علفزارها  
بدور سرم جولان میزند  
آری تویی؟  
که بر خلاف ام قرار گرفته ای  
تهدید های نامرموزی نثارم میداری  
چی شده؟  
به گمانم که در تاریکی ها غرق شده ای  
چشمانت غیر ارادی مرا هدف گرفته  
و منی بیچاره مانند ستاره ی کوچک  
به پشت ابرها رفته  
و یا اینکه از بالایی ها به پایین افتاده  
به تصورم که زمین  
گهواره ی بدبختی ها را با دو دستش میجنباند

گاهی به آواز مرغکان بینوا  
که لانه های شان از شدد بارانهای مدحش  
از بالا به پایین افتاده ، گوش فرا میدهم  
و گاهی به صدای هوی ، هوی باد کشنده ی سرد زمستانی  
بدیدم که هر شاخه ی از درختان تنومند  
از وزش طوفانی باد دو تا شده و خم میگردند  
دوباره لرزان ، لرزان قد راست میدارند  
من درد جانکاه آنان را احساس میکنم  
که بس دشوار است  
خود را شاخه ی نا توان پنداشته  
و از زخم ها نشانه ها دارم  
دارم پا به غوغا نهم و خود را  
از تبار زخمیان شمارم  
دست به دست آنان داده و نگذارم  
که دگر تیر ، سپیدار ها را از بدنه جدا سازد  
تمام این شکنن ها به گوشه هایم لانه کرده  
حافظه ام به شکل یک بسمل در تپش است  
که نجوای درد ها را بلند میسازد  
و پس در غروب میسوزد  
و هزاران شعله نثار چاه سینه ام میدارد  
من میدانم !  
که سوزن به تار کشیده ای رنج  
با ناخن های خنجری محکم در محکم

رده های که نامش مرگ است

بر تنم آرام ، آرام خله زده

پوستم را میدوزد

بشنوید !

نعره ی مستانه ام را

میخواهم باران این جنون خشونت را

از فلق تا جنگل سبز

به گوشه های شنوا که هزاران چشم و دل دارند

برسانم

خوب میدانید !

پیش از این همه قلبم در چهار راه وجودم

ساکت مانده و معصومانه با چشمان نم زده و نیمه باز

مظلومانه مینگرم !

که در بالای سرم یک اشباح شکل گرفته

که مضمونش جفا و تظلم است

ای وای بر من ترحم کن

تو که بر من جفا روا میداری

و در تظلم دست بالا داری

تو میدانی « بلقیس »

گناهم اینست که من زرم .

جرمنی 2011-11-27

